گفت‌وگوی «جوان» با همسر شهیدعلی حسین بزی از فرماندهان حزب‌الله لبنان

حتم داشتم رژیم اسرائیل او را شهید خواهد کرد

شهید علی حسین بزی از فرماندهان حزب‌الله لبنان

■ صغری خیل فرهنگ

شهیدعلی حسین بزی، از فرماندهان برجسته حزب‌الله بود که در جریان درگیری با معارضان مسلح و تکفیری‌های حاضر در کشور سوریه، در هفدهم آذرماه ۱۳۹۲ به شهادت رسید. او از دلاوران و مجاهدان به نام و برجسته حزب‌الله بود که پیکرش یک روز بعد از شهادت در منطقه «حاره صیدا» در جنوب لبنان به خاک سپرده شد و به دامادش حسین هاشم که در جنگ تموز (جنگ ۳۳ روزه لبنان) به شهادت رسیده بود پیوست. این شهید لبنانی اهل شهر «بنت جبیل» در جنوب لبنان بود، اما در صیدا اقامت داشت. متأهل بود و چهار فرزند دختر از او به یادگار مانده است. هر چند مقاومت اسلامی شهید مجاهد علی حسین بزی را از دست داد، اما همرزمان او در حزب‌الله راهش را ادامه دادند. برای آشنایی با سیره و زندگی این مجاهد شهید حزب‌الله لبنان با همسرش «ایمان کامل کجک» همراه شدیم و با همراهی مترجم گفت‌وگویی با ایشان انجام دادیم.

همایش شهدای مقاومت

در حاشیه مراسمی که برای شهدای مقاومت برگزار شده، همسر شهید علی حسین‌بزی را می‌بینم و دقایقی با هم همکلام می‌شویم. ایشان از احساس حضورش در ایران می‌گوید: «وقتی اینجا هستم حس می‌کنم که در میان خانواده خودم حضور دارم و به هیچ عنوان حس غربت نمی‌کنم. وقتی دعوت‌نامه از طرف جمهوری اسلامی ایران را برایمان آوردند و گفتند باید به ایران بیاییم، من و دخترانم بسیار مسرور شدیم. از اینکه در این‌جا یاد و نام شهیدمان را زنده نگه می‌دارند، حس خوبی داشتیم. وقتی می‌بینم که دوستداران و عاشقان شهدا ما را همچون امانتی قدر می‌نهند و برای ما ارزش قائل هستند، یک حال معنوی خوبی پیدا می‌کنم. امیدوارم بتوانیم راه شهدای‌مان را با صلابت ادامه بدهیم و در این مسیر ثابت قدم بمانیم.»

به راستی شاید هماهنگی و اجرایی کردن برنامه‌هایی با حضور شهدای جبهه مقاومت کشورهای اسلامی کار دشواری باشد اما مجریان برنامه در لحظه‌لحظه اجرای همایش شهدای مقاومت به این فرموده امام خامنه‌ای می‌رسند که «زنده نگه‌داشتن یاد و نام شهدا کمتر از شهادت نیست.»

آخرین تماس علی

او در ادامه می‌گوید: «من همسر شهیدعلی حسین بزی هستم. ایشان از رزمندگان حزب‌الله لبنان بود که در سال ۲۰۱۳ به شهادت رسید. همسرم یک شب قبل از شهادتش با من تماس گرفت. او معمولاً خیلی کم با ما تماس می‌گرفت اما آن شب زنگ زد و با من صحبت کرد. نمی‌دانم شاید به او الهام شده بود یا به دلش افتاده بود که برای آخرین بار با ما صحبت کند. فردای همان روز هم خبر شهادتش را به ما دادند.»

اردوی تفریحی باروک!

همسر شهید بزی در خصوص آشنایی‌اش با شهید می‌گوید: «ما دوران تحصیل با هم آشنا شدیم. من و علی در مدارس جدا از هم درس می‌خواندیم، اما در تعطیلات مدارس برنامه‌های اردویی و تفریحی مشترکی برای مدارس ما برگزار می‌شد که ما در آن شرکت می‌کردیم. سال ۱۹۸۶من و علی در یک اردوی تفریحی در جاده‌های برفی در منطقه باروک با هم آشنا شدیم. هیچ‌گاه آن روز را از یاد نمی‌برم. یک روز سرد و برفی. برف روی کوه‌ها نشسته بود. روزی که سرنوشت مرا به بهترین شکل رقم زد.»

خیر مهربان

او در ادامه به شاخصه‌های اخلاقی همسرش اشاره می‌کند و می‌گوید: «من علی را بعد از شهادت بیشتر از قبل شناختم. او اهل کار خیر بود. بسیاری بعد از شهادت علی آمدند و از محبت‌ها و توجه‌های ایشان نسبت به امورات و پیگیری شهید در حل مشکلات‌شان برایم صحبت کردند. بسیاری می‌آمدند و به خاطر محبت‌های همسرم از من قدردانی می‌کردند. کارهایی که من از آن بی‌خبر بودم.

اگر پای صحبت‌ها و روایات همرزمان و خانواده علی بنشینید همه به شما خواهند گفت که بزرگ‌ترین شاخصه اخلاقی همسرم مهربانی و خوش خلقی ایشان بود.

علی احترام زیادی برای خانواده قائل بود. مادرش را دوست داشت و بسیار ایشان را تکریم می‌کرد. وقتی به خانه می‌آمد، می‌دانستم که لحظات سختی را در مأموریت‌هایش گذرانده است، اما با این وجود از من می‌خواست با مادرش تماس بگیرم و بگویم که ما خیلی زود به محضر ایشان خواهیم رفت. خیلی سریع آماده می‌شد و با شوقی عجیب به خدمت مادر می‌رسید.

خانواده‌اش هر چه از علی می‌خواستند برایشان انجام می‌داد. خیلی هوای همه را داشت. اگر کسی مشکلی داشت هر کاری از دستش بر می‌آمد انجام می‌داد و اگر خودش هم نمی‌توانست، آن بنده خدا را به فردی دیگر معرفی می‌کرد که کمک حال آن فرد شوند و گرفتاری‌شان به خیر و خوبی حل شود.»

خادم امام حسین(ع)

شهید علی حسین بزی ارادت زائدالوصفی به اهل بیت(ع) داشت. خانواده و همرزمانش از علقه ایشان به امام حسین(ع) روایات زیادی دارند. همسر شهید می‌گوید: «دهه اول محرم بود که دخترم حورا به دنیا آمد. علی در مسجد امام حسین (ع) در صیدا مشغول به خدمت بود. او آنقدر مشغول کار بود که نتوانست به خانه بیاید و ما را ببیند. ایام محرم همین طور بود. همه کار و زندگی‌اش می‌شد اباعبدالله الحسین(ع).

تمام همتش را صرف می‌کرد که تمام و کمال در خدمت ایشان و عزادارانش باشد. خوب یادم هست وقتی به علی اعتراض کردم که شما باید در این شرایط کنار من باشید، گفت، من می‌توانم شما را هر ساعتی ببینم ولی این کارهای ایام محرم را نمی‌توانم هر ساعتی انجام دهم. خیلی دقت می‌کرد که آنچه به او سپرده شده بود را به شکل مناسبی انجام بدهد.

همیشه همین طور بود. دقیقاً از یک ماه قبل از ماه محرم من علی را در خانه نمی‌دیدم. از صبح می‌رفت و دیرهنگام به خانه باز می‌گشت. یک مرتبه به علی گفتم علی جان مگر فقط خودت هستی! کسی دیگر نیست این کارها را انجام بدهد. گفت هر کسی تکلیفی برعهده دارد و من کارهایم را به عهده کسی نمی‌اندازم.»

یادگاران شهیدم

از همسر شهید می‌خواهم از یادگاران شهید برایم بگوید. او به فرزندان دخترش اشاره می‌کند و بیان می‌دارد: «ما حصل زندگی من و علی چهار فرزند دختر است. دخترهایی که بابایی‌اند و تعلق خاطر و وابستگی زیادی به شهید دارند. علی نگران بچه‌ها بود و همیشه وقتی می‌خواست سر کارش برود، آنها را به من سفارش می‌کرد و می‌گفت ایمان مواظب بچه‌ها باش. علی زمانی که خانه بود تمام وقتش را برای بچه‌ها می‌گذاشت. پنج‌شنبه هر هفته برنامه داشتیم. بچه‌ها از صبح تا شب می‌آمدند خانه ما. چون علی در طول هفته سرکار بود، نمی‌توانستند پدر را خوب زیارت کنند، برای همین زمانی که علی در خانه بود همه دورهم جمع می‌شدیم.»

مربی تکنیک‌های جنگی

همسر شهید در ادامه می‌گوید: «علی سال ۱۹۹۳ به حزب‌الله ملحق شد. من واقعاً نمی‌دانستم که در حزب‌الله چه مسئولیتی بر عهده دارد. به من نمی‌گفت و بعد از شهادتش متوجه شدم که ایشان مربی تکنیک‌های جنگی بود. علی به من می‌گفت از اینکه نمی‌توانم از کارم برایت بگویم، ناراحت نشو. اما می‌دانستم که اگر اسرائیل او را پیدا کند ایشان را به شهادت خواهد رساند.»

آرزوی شهادت

«ایمان کامل کجک» میان همکلامی‌مان، بغض‌هایش را فرو می‌برد تا نبودن‌ها و جای خالی شهید را فریاد نزند اما روایت‌های همسر شهید از فرمانده حزب‌الله دیگر حال‌و هوای دلتنگی به خود می‌گیرد و اشک‌های بی‌قرار، حس و حال درونی‌اش را فاش می‌کند. هرچند روایت‌ها و مرور خاطرات شهیدش او را دلتنگ‌تر می‌کند اما رسالت زینبی‌اش را بر همه احساساتش غالب می‌کند و برایمان از شهید می‌گوید «۱۰ ماه قبل از شهادت علی، ایشان مشغول جمع کردن وسایلش بود. نشستیم با هم قهوه خوردیم او مرا نگاه می‌کرد و می‌گفت این برگه‌ها تا سال‌ها بعد از شهادت من هم برای حزب‌الله مفید خواهند بود.

من لبخندی زدم و گفتم از شهادت صحبت می‌کنی!؟ می‌دانی که ما در مسیر ولایت هستیم اما شهادت شما برای همسر بسیار سخت و دشوار است. حس کردم که علی کمی ناراحت شد. ایشان رو به من کرد و گفت ایمان‌جان ما سرانجام خواهیم مرد. اما خودش در وجودش می‌دانست که شهادت نصیبش خواهد شد. روزهای زیادی از آن روز گذشت و نهایتاً شهادت در مسیر مقاومت نصیبش شد و به داماد شهیدش ملحق شد.»

عظم الله لکم الاجر

می‌خواهم راوی لحظاتی باشد که خبر شهادت همسرش را شنیده است. او می‌گوید: «شهدا زنده‌اند. علی هم زنده است و همیشه در کنار ما خواهد بود. من یک شب قبل از شهادت علی با او صحبت کردم. خدا را قسم می‌خورم زمانی که با او حرف می‌زدم حس کردم که حالش خوب نیست. حتی از ایشان سؤال کردم که سیدعلی جان خوب هستی؟! گفت من خوبم، نگران من نباش. بعد از من خواست گوشی را به دامادم بدهم، با همه نگرانی که تمام وجودم را گرفته بود گوشی را به دامادم دادم، علی به ایشان گفت مراقب مادر خانمت باش. دامادم از ایشان پرسید حالتان خوب است؟ گفت من زخمی شده‌ام اما شما در مورد مجروحیتم حرفی به همسرم و دخترها نزنید... دامادم هم به ما چیزی نگفت. ولی من به بچه‌ها گفتم نمی‌دانم اما فکر می‌کنم حال پدرتان اصلاً خوب نبود. هرطور بود آن شب را به صبح رساندیم.

بعد از خوردن قهوه مشغول پخت ناهار شدم. با خودم گفتم غذا را آماده می‌کنم شاید سیدعلی هم از راه برسد. در همین حین بودیم که همسایه‌ام به خانه ما آمد. گویا از شهادت علی اطلاع داشت اما وقتی دید من با اشتیاق مشغول پخت ناهار و منتظر علی هستم، نتوانست خبر شهادت را به من بدهد. به او گفتم امروز علی می‌آید و من مشغول آماده کردن ناهار هستم. خیلی خوشحالم که می‌خواهد به خانه بیاید.

کمی بعد خاله دامادم که ایشان هم بعدها در عملیات تموز به شهادت رسید، به خانه ما آمد. چهره‌اش ناراحت و رنگ پریده بود تا او را دیدم گفتم برای سیدعلی اتفاقی افتاده گفت نه، گفتم پس چرا امروز یک طوری دیگر هستید! چرا رنگ‌تان پریده؟! تا متوجه شد که من حس کرده‌ام گفت عظم الله لکم الاجر، علی شهید شده!

من فقط گفتم «یا الله، یا زینب(س) و شروع به گریه کردم. بعد به دخترم حورا گفتم که پدرتان شهید شده است. گویا همه غیر از ما می‌دانستند که همسرم به شهادت رسیده است. شنیدن خبر شهادت او برای من سخت بود. من فقط نام حضرت زینب(س) را بر زبان می‌آوردم. همسرم شهیدعلی حسین بزی، از فرماندهان برجسته حزب‌الله بود که در درگیری بین نیروهای ارتش سوریه با معارضان مسلح و تکفیری‌های این کشور در هفدهم آذرماه سال ۱۳۹۲ به شهادت رسید.»

بل احیاء عند ربهم یرزقون

زندگی بعد از شهادت علی سختی‌های خودش را داشت. سخت بود، چون باید در کنار وظیفه مادری‌ام تمام وظایف علی را هم برعهده می‌گرفتم. باید برای بچه‌ها هم مادر می‌ماندم و هم پدر، هم برادر و هم دوست.

اما اینکه گفته‌اند، شهدا زنده‌اند و نزد پروردگار روزی می‌خورند به حق بوده است. من علی را در کنار خودم حس می‌کنم. بعد از شهادتش برایش ذکر می‌گویم و فاتحه می‌خوانم. به جرئت می‌توانم بگویم که حس تنهایی نمی‌کنم. به دخترها می‌گویم درست است که بابا شهید شده ولی هنوز زنده است. او در کنار ما حضور دارد.

بچه‌ها هم همانطور که پدرشان بارها و بارها توصیه کرده بود، عمل می‌کنند. طبق وصیت و سفارش‌های علی. دخترها حرف‌های پدر را برای همیشه به گوش جان‌شان سپردند و برنامه‌های زندگی‌شان را طبق همان ادامه می‌دهند. یاد و نام همسر شهیدم برای همیشه در جان و زندگی ما ساری است.

همسر شهید در ادامه می‌گوید، امروز که در کنار شما هستم، دومین مرتبه‌ای است که به ایران سفر می‌کنم. در این سفر شهید را در کنار خودم می‌بینم. او همراه من است.

پیامی به امام خامنه‌ای

همسر شهید سیدعلی حسین بزی در پایان از ما می‌خواهد که سلامش را به امام خامنه‌ای برسانیم. او می‌گوید: «شهید به‌انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی ایمان و یقین کامل داشت. ایشان مطالعات زیادی در این زمینه داشت. شناخت کافی نسبت به امام خامنه‌ای و ارادت زیادی به ایشان داشت. من از شما می‌خواهم که پیام من را به امام خامنه‌ای عزیز رهبر ایران اسلامی برسانید و به ایشان بگوئید ما از شما سپاسگزاریم که در کنار ما و خانواده شهدا ایستاده‌اند. خداوند به ایشان عمری مضاعف عطا کند. ان‌شاءالله.»

زمینه‌سازی برای ظهور

در میان همکلامی‌ام با همسر شهید به این فکر می‌کنم که چقدر همسران شهدا شبیه هم هستند و قاعده یکی است. صبرشان، اراده و ایمان‌شان و صلابت‌های‌شان در مسیر شهدا. چقدر دل‌ها با همراهی و همکلامی‌شان آرام می‌گیرد. فرقی نمی‌کند ایرانی باشد یا افغانستانی، پاکستانی باشند یا عراقی، سوری باشند یا لبنانی همه‌شان به دنبال زمینه‌سازی برای ظهور امام زمان(عج) هستند که ان‌شاءالله به زودی محقق شود.

از شما می‌خواهم که پیام من را به امام خامنه‌ای عزیز رهبر ایران اسلامی برسانید و به ایشان بگویید ما از شما سپاسگزاریم که در کنار ما و خانواده شهدا ایستاده‌اید. خداوند به ایشان عمری مضاعف عطا کند. ان‌شاءالله...

من و علی در مدارس جدا از هم درس می‌خواندیم، اما در تعطیلات مدارس برنامه‌های اردویی و تفریحی مشترکی برای مدارس ما برگزار می‌شد که ما در آن شرکت می‌کردیم. سال ۱۹۸۶من و علی در یک اردوی تفریحی در جاده‌های برفی در منطقه باروک با هم آشنا شدیم. هیچ گاه آن روز را از یاد نمی‌برم

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۷۳۷

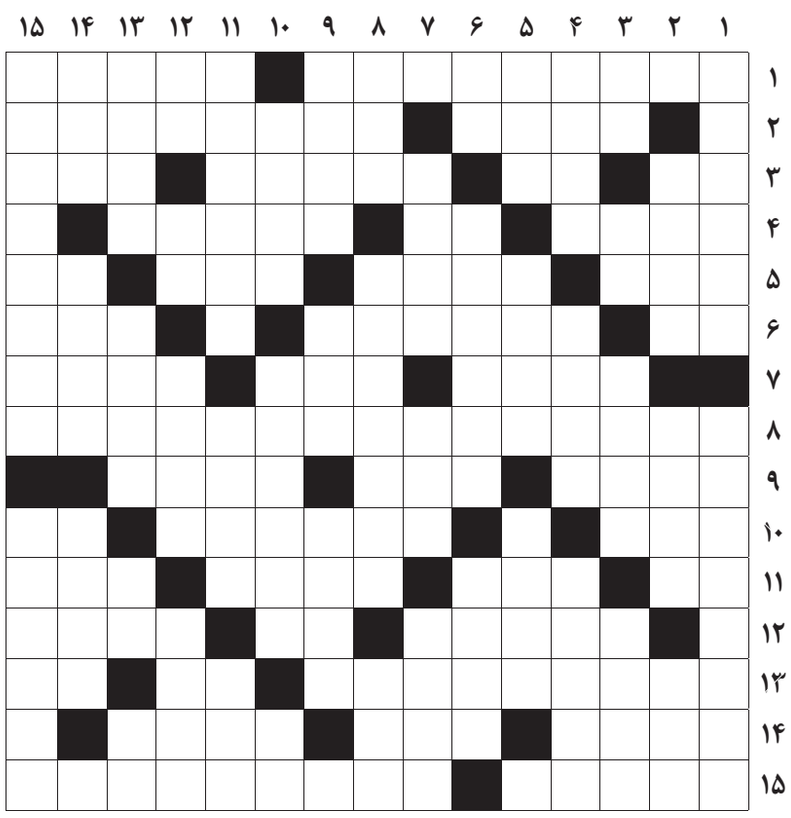

از راست به چپ

■ ۱- وصف روغن حیوانی درجه یک- زادگاه کمال‌الملک ■ ۲- موشک کاتیوشا- بیماری نرمی استخوان ■ ۳- حمله نظامی- ترش و شیرین- رویداد و پیشامد- از شبکه‌های صدا ■ ۴- طفیلی و پارازیت- مین بی سر- دپو ■ ۵- ناپاک شرعی- حرف سوم الفبای یونانی- سازمان آزادیبخش فلسطین- یک و یک ■ ۶- افزودن انگلیسی- از معجزات حضرت موسی- چشم ■ ۷- رد و اثر- دهانه رود- سنگ بزرگ ■ ۸- هنگام سنجیدن توانایی و قابلیت کسی در انجام دادن کاری گفته می‌شود ■ ۹- طبقه زمین- سرسرا- پسر گودرز ■ ۱۰- آماس- از نام های خدا به معنای جاوید- شامه نواز ■ ۱۱- خاشاک- مردم یک کشور- دریاچه سوئیس- غار رسالت ■ ۱۲- طبیعت- پول ژاپن- صد سال سیاه! ■ ۱۳- ناراحتی یا بیزاری خود را نشان دادن- نیلوفر هندی- برج کج ■ ۱۴- گل خیری- همراه ویر- رکاب ■ ۱۵- پارچه بافتنی- کنایه از کار بیهوده کردن است

از بالا به پایین

■ ۱- شمشیر بلند ژاپنی- از غذاهای ایرانی ■ ۲- نوعی دانه روغنی- کال- پشم شتر ■ ۳- صدای اردک- مزه دهان جمع کن- همنشین- امتحان نوشتنی ■ ۴- مرد بی زن- پوست یا چرم خام- مورچه ■ ۵- سروش معروف است- معبر و گذرگاه- نوزدهمین شاه ساسانی ■ ۶- محکم کردن- عاقبت جوینده- شلوارک ورزش باستانی ■ ۷- بیماری کم‌خونی- بخشی از خانه- نژاد ما ■ ۸- شهر بی دروپیکر- انحطاط- در بزرگ ■ ۹- از مرکبات- متضاد فرع- سمت راست ■ ۱۰- اقبال- نام منطقه‌ای است کوهستانی در کردستان عراق- فنی در کشتی ■ ۱۱- اولین پادشاه کیانیان- گیتی- باغ غصب شده حضرت زهرا ■ ۱۲- همراه آشغال- خاموش فرنگی- کوه‌ها- بسیار مشتاق ■ ۱۳- درز و سوراخ- دانش‌ها- آزاده کربلا- از طوایف غیور کشورمان ■ ۱۴- نوشابه قدیمی- گاو آهن- بندری در نروژ ■ ۱۵- آشکار و پدیدار کردن- ماده روغنی و شفاف که در تهیه مواد دارویی به کار می‌رود

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

		۱			۷			
	۴	۶		۳				
						۸		۳
۸						۷	۵	
	۲		۴					
			۷	۱	۲		۳	
	۶	۹						۷
					۴	۹		۱
				۷	۱			

جدول کلمات متقاطع
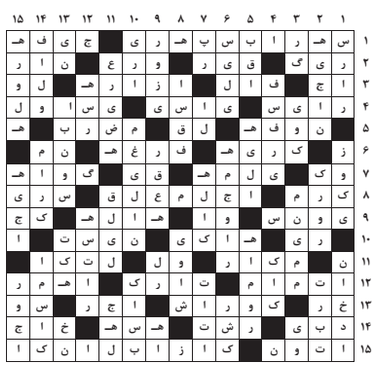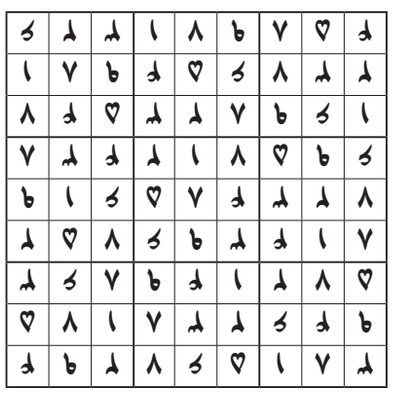
پاسخ جدول شماره ۶۷۳۶